

سهیل یاری گلدره

# قلم انداز ۱۰: یادداشت‌هایی در تاریخ، ادبیات و فرهنگ

۶۹-۷۴

\_\_\_\_\_ قلم‌انداز ۱۰ یادداشت‌هایی در تاریخ، فرهنگ و ادبیات

سهیل یاری گلدره

**چکیده:** نگارنده در نوشتار پیش رو در قالب سلسله یادداشت‌هایی پیرامون تاریخ، فرهنگ و ادبیات، مقوله‌های ذیل را به اختصار اظهار می‌دارد: سخنانی از استاد ملک الشعراء بهار در ستایش علامه مجلسی

اسفند و چشم‌زخم

سرکه / سبلی نقد به از حلوی نسیه

تصحیح ترجمه‌ای غلط

قربهی و زیبایی زن

**کلیدواژه:** تاریخ، فرهنگ، ادبیات.

\_\_\_\_\_ **Brief Comments (10)**

**Notes on History, Culture, and Literature**

By: Soheil Yāri Goldare

**Abstract:** In the form of a series of notes on history, culture, and literature, the author of this paper is going to discuss the following issues in brief:

Mašter Malek osh-Shoʻarā Bahār's talking in praise of Allame Majlesi

Esfand (Peganum harmala) and evil eye

Serke/sili naqd beh az hallwā-ye nesiye (a bird in hand is worth two birds in bush)

Correcting a false translation

Plumpness and the beauty of woman

**Key words:** History, culture, literature

\_\_\_\_\_ رشحات القلم (۱۰)

خواطر فی التاريخ والآداب والثقافة

سهیل یاری گلدره

یتناول الكاتب فی هذا المقال - الذي یندرج ضمن سلسله مقالاته عن

التاريخ والثقافة والأدب - عدداً من المقولات الأدبیه، هی:

۱ - حدیث للأستاذ ملك الشعراء بهار فی مدح العلامة المجلسی.

۲ - الحرمل والحسد.

۳ - الخَل / صفة نقدیه أفضل من حلوی قرصیه.

۴ - تصحیح إحدى الترجمات الخاطئة.

۵ - بدانة المرأة وجمالها

المفردات الأساسية: التاريخ، الثقافة، الآداب.

# قلم انداز (۱۰)

یادداشت‌هایی در تاریخ و فرهنگ و ادبیات

— سهیل یاری گلدره

## سخنانی از استاد مَلِک الشُّعْرَاءُ بهار در ستایش علامه مجلسی

«مهم‌ترین کاری که مجلسی کرده است، بعد از تألیف مجلّات بحارالأنوار که دایرةالمعارف شیعه امامیه اثنی عشریه است، تألیف مجموع کتب دینی و اخلاقی شیعه است به فارسی ساده عوام فهم که تا آن روز اهل علم چنان کاری نکرده بودند و غالب تألیفات علما خاصه علمای دین به زبان تازی بود، و اگر فارسی می‌نوشتند، به شیوه متقدمان و به سبک قدیم بود و احترام مقام علم را در نزدیک شدن به سطح فکر و فهم عوام نمی‌دانستند، بل آن را مُغایر جایگاه دانش می‌شمردند»<sup>۱</sup>.

«مجلسی در سنه ۱۱۱۱ در سلطنت سلطان حسین وفات کرد و نظریه مداخله مُطلقه که در امور داشت و شاه به انزوا و فراغ می‌گذرانید، پس از فوت مجلسی کار کشور چنان مختل شد که قندهار از کف رفت و عاقبت اصفهان و ایران نیز به باد نهب و تاراج داده شد»<sup>۲</sup>.

استاد بهار در بخش دیگری از کتاب نفیس سبک‌شناسی که درباره نثرهای علمی دوره صفوی سخن گفته چنین نوشته است: «نثرهای علمی این دوره آنچه مربوط به نشر دعوت و بیان اصول عقاید شیعه است، چنان‌که گفته شد بسیار ساده و عوام فهم و کاملاً در زیر تأثیر نحو عربی است و بیش از هر کس مجلسی پدر و پسر، خصوصاً مجلسی دوم در این راه خدمت کرده است و به وحدت ملی ایران از حیث اخلاق و تربیت و افکار و فرهنگ با نهایت عشق و خلوص مثل بزرگ‌ترین رجال ادب و سیاست مساعدت و یاری نموده است»<sup>۳</sup>.

منبع

- بهار، محمدتقی؛ سبک‌شناسی (تاریخ تطوّر نثر فارسی)؛ ج ۳، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.

## اسفند و چشم‌زخم

با توجه به این شاهد شعری از خنظله بادغیسی (از شاعران پارسی‌گوی سده سوم) بیش از هزار و صد سال است که ایرانیان بر آن بوده‌اند که اسفند خصوصیت دورکردن و دفع چشم‌زخم دارد:

۱. بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۳۰۴.

۲. همان.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۰۵.

یارم سپند اگرچه برآتش همی فکند / از بهر چشم تا نرسد تو مرا گزند.<sup>۴</sup>

البته فقط از اسفند برای دفع چشم‌زخم بهره نمی‌گرفته‌اند و از مواد دیگری چون عنبر و مشک و سپند سوخته و نیل و لاجورد و امثال آن نیز برای دفع چشم‌زخم استفاده می‌کردند.<sup>۵</sup>

#### منابع

- دهخدا، علی‌اکبر؛ امثال و حکم؛ ج ۴، چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.  
فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ سخن و سخنوران؛ چاپ چهارم، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹.

## سرکه/سیلی نقد به از حلوی نسیه

نویسنده‌ای درباره «سرکه نقد به از حلوی نسیه» نوشته است: «اغلب به غلط می‌گویند: سیلی نقد به از حلوی نسیه».<sup>۶</sup>

اما برخلاف نظر نویسنده دیری است که «سیلی ...» رواج دارد. مولوی گفته است:

سیلی نقد از عطای نسیه به نك قفا پیشت کشیدم، نقد ده.<sup>۷</sup>

همچنین در یکی از امثال مولد عربی نیز چنین می‌خوانیم: صَفَقَةُ نَقْدٍ خَيْرٌ مِنْ بَدْرَةِ نَسِيَةٍ<sup>۸</sup>: یک سیلی نقد بهتر از بدره‌ای نسیه است. مثل مذکور را چنین هم نقل کرده‌اند: صَفَقَةُ نَقْدٍ خَيْرٌ مِنْ بَدْرَةِ بُوْعِدٍ / يَنْسِيَةٍ<sup>۹</sup>.

#### منابع

- ثعالبی، ابومنصور؛ التمثیل والمحاظرة؛ و فهرسه و تحقیق و شرح: عبدالفتاح محمدالحلو؛ الطبعة الثانية، بیروت: الدار العربیة للكتاب، ۲۰۰۳.  
خوارزمی، ابوبکر؛ الامثال المؤلدة؛ تحقیق و تقدیم: محمدحسین الأعرجی، ابوظبی: مجمع الثقافی، ۱۴۲۴.  
دهخدا، علی‌اکبر؛ امثال و حکم؛ چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.  
شکورزاده بلوری، ابراهیم؛ دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها؛ چاپ سوم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷.  
مولوی، مثنوی معنوی؛ به کوشش توفیق سبحانی؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.  
میدانی، ابوالفضل؛ مَجْمَعُ الْأَمْثَالِ؛ مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۶.

## تصحیح ترجمه‌ای غلط

### إِحْتَرَسُوا مِنَ النَّاسِ بِسُوءِ الظَّنِّ.<sup>۱۰</sup>

مثل مذکور را (که ظاهراً حدیثی نبوی است) ترجمه کرده‌اند: از سوء ظن و بدگمانی نسبت به مردم بپرهیزید.<sup>۱۱</sup>

اما ترجمه درست چنین است: «با بدگمانی به مردم خود را از آنان ننگه دارید».

۴. فروزانفر، بدیع‌الزمان، سخن و سخنوران، ص ۱۶.

۵. دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۵۸.

۶. شکورزاده، ابراهیم، دوازده هزار مثل فارسی، ص ۶۳۳.

۷. مولوی، مثنوی معنوی، ص ۹۱۹.

۸. خوارزمی، ابوبکر، الامثال المؤلدة، ص ۱۳۲.

۹. ثعالبی، ابومنصور، التمثیل والمحاظرة، ص ۱۳۰ و ۴۰؛ میدانی، ابوالفضل، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۴۳۰.

۱۰. ثعالبی، ابومنصور، التمثیل والمحاظرة، ص ۲۹.

11. <http://yon.ir/uHptC>

حال دو ترجمه را با یکدیگر بسنجید، «تفاوت از زمین تا آسمان است!»

### سه ترجمه منظوم استاد مَلِكُ الشُّعْرَاءِ بهار

لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: آدمی جز حاصل سعی خود هیچ ندارد. [سوره نجم: ۳۹]

استاد بهار آیه مذکور را چنین ترجمه کرده است: نیست مردم را جز آنچه در آن رنج بَرَد / این چنین گفت  
خدایان به همایون دفتر<sup>۱۲</sup>

غَيْرِي جَنَى وَأَنَا الْمُعَذَّبُ فِيكُمْ / فَكَأَنَّنِي سَبَابَةُ الْمُتَنَدِّمِ: <sup>۱۳</sup> دیگری گناه کرد و من شکنجه شدم. گویی  
انگشت سبابه انسان پشیمانم.

استاد بهار مثل مذکور را چنین ترجمه کرده است: ناکرده گُنه مُعاقِم، گویی / سَبَابَةُ مردم پشیمانم.<sup>۱۴</sup>

وَالنَّجْمُ إِنْ تَسْتَصْرِغُ الْأَبْصَارُ زُؤَيْتَهُ / وَالذَّنْبُ لِلظَّرْفِ لَا لِلنَّجْمِ فِي الصَّغْرِ: <sup>۱۵</sup>

استاد بهار مثل مذکور را چنین ترجمه کرده است: گر نُجُومت به چشم خُرد آید / گُنه از چشم توست، نی  
ز نُجُوم.<sup>۱۶</sup>

### منابع

دهخدا، علی‌اکبر؛ امثال و حکم؛ چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.

بهار، محمدتقی؛ دیوان اشعار؛ تهران: نگاه، ۱۳۸۷.

رازی، عبدالقادر؛ الأمثال والحکم؛ صَخَّحَهُ و عَلَّقَ عَلَيْهِ: فیروز حریری؛ منشورات المُستشاریة الثَّقافیة لِلجُمهوریة الإسلامیة  
الأیرانیة بِدمشق، ۱۴۰۸/۵/۱۹۸۷ م.

## فَرَبْهِي وَزِيْبَائِي زَن

معیارهای زیبایی<sup>۱۷</sup> از دیرباز در میان اقوام و فرهنگ‌ها متفاوت بوده و با گذر زمان نیز این ملاک‌های  
جمال‌شناختی دگرگون شده است. همچنین «قُدَمای ما در جمال‌شناسی خود معیارهایی داشته‌اند که  
ممکن است لزوماً با آنچه در عصر ما مصداق زیبایی انگاشته می‌شود سازگار نباشد».<sup>۱۸</sup>

باری، در این وَحیژه می‌خواهیم با آوردن چند شاهد مثال این نکته را بنمایانیم که در دید عرب‌ها یکی از  
مظاهر زیبایی زن «چاقی» و فَرَبْهِي او بوده است. به این موضوع از راه برخی اقوال و امثال که در ذیل آورده  
می‌شود می‌توان پی بُرد:

أَفْتِيحُ النِّسَاءِ الْجَهْمَةُ الْفَقْرَةُ: <sup>۱۹</sup> زشت‌ترین زنان زنانِ ترش‌روی لاغرند.

۱۲. دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۸۵.

۱۳. همان، ج ۱، ص ۱۶۳.

۱۴. همان، ص ۱۶۴.

۱۵. رازی، عبدالقادر، الأمثال والحکم، ص ۶۰.

۱۶. بهار، محمدتقی، دیوان اشعار، ص ۱۰۸۹.

۱۷. «هیچ‌گاه در میان قُدَمای کسی به این نکته پرداخته است که «زیبایی» چیست... فلاسفه و متفکران قدیم که به تمامی موضوعات کوچک و  
بزرگ عالم حتی امور موهوم پرداخته‌اند از این امر بسیار مهم گویی غافل بوده‌اند. هیچ‌کس نپرسیده است که این «جمال»ی که این قدر در باب آن  
سخن می‌گویند چیست؟» (شفیعی کدکنی، محمدرضا، زبان شعر در نثر صوفیه، ص ۴۸۴)

۱۸. حمیدیان، سعید، شرح شوق، ج ۲، ص ۹۱۸.

۱۹. هاشمی، زید بن رِفاعة، کتاب الأمثال، ص ۳۲.

أَفْتِحْ هَزِيلِينَ: الْفَرْسُ وَالْمَرْأَةُ: ۲۰ زشت‌ترین لاغرها دو چیزند: اسب و زن!

أَحْسَنُ / أَجْمَلُ الْبَسَاءِ الْفَخْمَةُ الْأَسِيلَةُ: ۲۱ نکوترین زنان زنان فربه درشت و کشیده‌گونه است.

أُرْنِي حَسَنًا أَرْكُهُ سَمِينًا ... يَعْنِي أَنَّ الْحُسْنَ فِي السِّمَنِ: ۲۲ به من زیبایی بنما، به او فربهی نشان دادم! ... یعنی اینکه زیبایی در فربهی است.

قال ابن سيرين: ... لَا شَيْءَ أَزِينُ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنَ الشَّحْمِ: ۲۳ زن را چیزی زیننده‌تر از چربی و فربهی نیست. در مثلی دیگر چنین گفته‌اند:

قِيلَ لِلشَّحْمِ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ قَالَ: أَفْوَمُ الْمُعْوَجِّ: ۲۴ به چربی گفته شد که کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم تا کجی‌ها را راست نمایم! نوشته‌اند که معنای مثل این است که فربهی عیب‌هایی را می‌پوشاند. (همان)

ناگفته نماند که در بین برخی اقوام دیگر نیز فربهی از عناصر زیبایی زن شمرده می‌شود. برای نمونه «به گفته ریچارد، تمام سیاهانی که من می‌شناسم زنی را زیبا می‌دانند که لاغر نباشد ... در قاره آفریقا ... همه جا زن تنومند زیباترین زن شمرده می‌شود. مانگوپارک می‌نویسد که در نیجریه تقریباً چاقی و زیبایی مُرَادِف یکدیگر است».<sup>۲۵</sup>

در پایان اشاره می‌شود که در متون عربی کهن اشارات پراکنده‌ای درباره زیبایی از منظر عرب در اعصار پیشین دیده می‌شود. نگارنده دو موردی را که با آن برخورد کرده است ذیلاً می‌آورد:

الْبَيَاضُ نِصْفُ الْحُسْنِ: ۲۶ سپیدی نیمی از زیبایی است. سخن مذکور حاکی از اهمیت سپیدی رخسار در نظر عرب هاست.

الْجَمَالُ فِي الْأَنْفِ، وَالْمَلَاحَةُ فِي الْعَيْنِ، وَالْحَلَاوَةُ فِي الْقَمِ: ۲۷ زیبایی در بینی و نمکین بودن در چشم و شیرینی در دهان است.

#### منابع

- حمیدیان، سعید؛ شرح شوق (شرح و تحلیل اشعار حافظ)؛ ۵ ج، چاپ اول، تهران، قطره، ۱۳۹۱.
- ثعالبی، ابومنصور؛ التمثیل والمُحاضرة؛ تحقیق و شرح و فهرسه؛ عبدالفتاح محمد الحلو؛ الطبعه الثانيه، بیروت: الدار العربیه للكتاب، ۲۰۰۳.
- دورانت، ویل جیمز؛ تاریخ تمدن؛ جلد اول (مشرق زمین)، ترجمه احمد آرام و دیگران؛ تهران: اقبال، ۱۳۳۷.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا؛ زبان شعر در نثر صوفیه (درآمدی به سبک‌شناسی نگاه عرفانی)؛ چاپ چهارم، تهران: سخن، ۱۳۹۲.
- القُرطبی، أبو عمر یوسف بن عبدالله؛ بهجة المَجالس و أنس المَجالس؛ محقق: محمد مرسی الخولی؛ الطبعه الثانيه، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۱.
- میدانی نیشابوری، ابوالفضل؛ مَجْمَع الأمثال؛ مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۶.
- الهاشمی، زید بن رفاعه؛ کتاب الأمثال؛ مصحح: علی ابراهیم کردی؛ دمشق: دار سعدالدین، ۲۰۰۳ م / ۱۴۲۳ ق.

۲۰. همان.

۲۱. میدانی، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲۲. همان، ص ۳۲۲.

۲۳. قُرطبی، أبو عمر یوسف بن عبدالله، بهجة المَجالس، ج ۲، ص ۵۶.

۲۴. میدانی، ابوالفضل، مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۵۴.

۲۵. دورانت، ویل جیمز، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲۶. ثعالبی، ابومنصور، التمثیل والمُحاضرة، ص ۱۳۹.

۲۷. همان.